

گزارش نشست نقد و بررسی کتاب

مکاتب تفسیری

اشاره

از سلسله نشست‌های تخصصی کتب قرآنی، به کتاب «مکاتب تفسیری» نوشته حجت‌الاسلام علی‌اکبر بابایی اختصاص یافت که با حضور نویسنده کتاب، حجت‌الاسلام ابراهیم یعقوبیان از اساتید حوزه و محسن احتشامی‌نیا، عضو هیئت علمی دانشگاه در محل خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) برگزار شد.

گفتنی است، تا به حال دو جلد از مجموعه چهار جلدی کتاب «مکاتب تفسیری» به همت انتشارات «سمت» منتشر شده است که به علت حجم زیاد مطالب در این کتاب در نشست یاد شده تنها به دو بخش مهم از این کتاب توجه شده است که عبارت است از: ارزش تفسیر صحابه و تابعین و تفسیر باطنی و معیارهای آن.

بابایی؛ نویسنده کتاب:

مبنای ما در اعتقاد به باطن قرآن بر روایات است

پیش از هر چیز، درباره معانی لغوی و اصطلاحی عنوان «مکاتب تفسیری» گفت: از نظر مفهوم، «مکاتب» جمع «مکتب» است و «مکتب» در معانی متعددی از قبیل آموزشگاه، کتابخانه و دفتر به کار رفته و یکی از معانی آن، نظریه و رأی است که طرفدارانی پیدا کرده باشد و رواج یافته باشد و نوشته‌هایی بر اساس آن تدوین یافته باشد که در بحث ما مناسب‌ترین معنا همین معنای اخیر است.

مجموعه مکاتب تفسیری عهده‌دار نقد و بررسی مکتب‌ها و روش‌های تفسیری است که در طول تاریخ تفسیر قرآن کریم پدید آمده است. مبنای نقد و بررسی در این مجموعه قواعدی است که در کتاب روش‌شناسی تفسیر قرآن تبیین شده است. در این کتاب مجموعه مکتب‌ها و روش‌های موجود را ابتدا در سه دسته قرار دادیم؛

مکتب روایی محض، مکتب باطنی محض و مکتب اجتهادی. اگر کسی قائل شد که برداشت ما از قرآن کریم منحصر است به آن‌چه که در روایات آمده است؛ یعنی ما فقط به اندازه‌ای که در روایات از قرآن کریم مطلب بیان شده است، می‌توانیم از قرآن کریم بهره داشته باشیم و بیش از این نمی‌توانیم از قرآن کریم برداشت کنیم، چرا؟ به‌خاطر این که ما نمی‌دانیم مراد خدای متعال از این آیات چیست، این مکتب و نظریه اگر پیروی شود، نتیجه‌اش این است که ما به کلی از اجتهاد درباره آیات کریمه قرآن ممنوع باشیم و دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند.

هم‌چنین مکتب باطنی محض قائل است که آیات کریمه قرآن ظاهرش مراد نیست و آن‌چه که از ظاهر آیات می‌فهمید، این‌ها مقصود خدای متعال نیست و شما باید دنبال آن باشید که باطن آن چیست. خوب از طرفی فهم باطن هم با این معیارهای اجتهاد که ما با آن‌ها آشنا هستیم، امکان ندارد، نتیجه این می‌شود که اجتهاد برای فهم قرآن ممنوع است. به این لحاظ است که ما این دو مکتب را مقابل مکتب اجتهادی قرار دادیم.

وقتی که این دو مکتب نقد شد و پذیرفته نشد، نوبت می‌رسد به این که ما باید اجتهاد کنیم، حال ما در اجتهاد از چه ابزاری و از چه منابعی استفاده کنیم. در این جا می‌بینیم که بعضی بیشتر از هر چیز بر خود آیات قرآن کریم تکیه کردند و در تفسیر آیات و توضیح مراد خدای متعال بیش از حد از خود آیات قرآن بهره بردند، اسم این را مکتب «اجتهادی قرآن به قرآن» نام‌گذاری کردیم. بعضی هستند که بیشتر از هر چیز در اجتهاد برای فهم قرآن از روایات بهره می‌گیرند، اسم این مکتب را مکتب اجتهادی - روایی نام‌گذاری کردیم.

عده‌ای هستند که بیش از هر چیز برای توضیح معنا و مقصود آیات از تحلیل‌های ادبی بهره گرفتند و اسم این مکتب را مکتب اجتهادی - ادبی گذاشتیم. بعضی بیش از هر چیز از مباحث عقلی





تیر و ترکش‌هایی که بعد از تألیف ایشان در این کتاب پیش آمده، ایشان را بی‌نصیب نخواهد گذاشت. ما هم قصدمان بر این که فقط و فقط به انتقاد از این کتاب بپردازیم، نیست و ابتدا بحث خود را با این مسئله آغاز کردم که ایشان انصافاً در این کتاب زحمت خیلی زیادی کشیده‌اند و ما منکر زحمات فراوان ایشان در این کتاب و دیدن منابع متعدد فارسی و عربی را به خودشان زحمت داده‌اند، نیستیم و این را در این بازار آشفته نقد، حتماً بایستی مد نظر داشت که زحماتی را که مؤلفان بابت چنین موضوعاتی که کار نشده و راه سنگلاخی است که بر خود هموار می‌کنند، همواره باید مد نظر داشت.

در مورد این کتاب نکته‌هایی به شکل سلیقه‌ای می‌توان مطرح کرد که مؤلف این امتیاز را دارد که سلیقه خودش را در کتاب به کار ببرد، ولی اگر بنا بود که بنده چنین حجمی از معلومات و مطالب را داشته باشم، ترجیح می‌دادم تألیفی دقیق‌تر به لحاظ ساختاری به این کتاب بدهم؛ یعنی یک نقد بنده به کتاب ایشان این است که به لحاظ ساختاری مطالب آن قدر ریز گفته شده که بعضاً برای خواننده آن هم خواننده‌ای که شاید خیلی هم در این زمینه معلومات ندارد، مقداری مطالب پیچ در پیچ شده و باعث می‌شود که نتواند به جمع‌بندی مناسب برسد.

خیلی خوب بود که مؤلف محترم در ابتدای فصل‌ها، چارچوب

و فلسفی بهره گرفتند که طرف‌داران این نظریه را پیروان مکتب اجتهادی - فلسفی نام نهادیم و برخی در توضیح و تبیین معنای آیات، فراوان از یافته‌های علوم تجربی کمک گرفتند و این را موسوم به مکتب اجتهادی - علمی کردیم و بعضی هم در عین این که از ظاهر آیات استفاده می‌کنند و اجتهاد می‌کنند به بیان باطن قرآن کریم هم می‌پردازند که این‌ها را با عنوان مکتب اجتهادی - باطنی یاد کردیم. این مبنای دسته‌بندی ما در این کتاب بود و نقد و بررسی‌اش هم بر اساس آنچه ابتدای سخن خود بیان کردم بر اساس آن قواعدی بوده است که در روش‌شناسی تفسیر قرآن تبیین شده و غالب مبنای آن قواعد هم بحث‌های عقلی و نقلی قطعی و سیره عقلاست.

احتشامی‌نیا؛ منتقد:

هدف از این همه نقل قول‌های متعدد چیست؟

بنده ابتدا به جناب بابایی بابت زحمتی که برای این کتاب کشیده‌اند تبریک می‌گویم و این توفیقی است که خدای متعال نصیب ایشان کرده است که مطلب به این مهمی را در حوزه مباحث علوم قرآنی در حد مقدر موشکافانه مورد بحث و بررسی قرار دادند. انصافاً که در این کار منابع متعددی را دیده‌اند و زحمات طاقت‌فرسایی کشیدند و مصداق آن مثل عربی است که می‌گوید: «من صنف استحدث؛ کسی که کتابی را تصنیف می‌کند مورد اصابت واقع می‌شود» و طبیعتاً این

مطالب را مشخص می‌کرد، و این که انتظار و توقعی که خواننده از خودش دارد را آن‌جا منعکس می‌کرد و در پایان هم نتیجه‌گیری از فرمایشاتش به شکل دسته‌بندی نه به شکل صرف نتیجه‌گیری ارائه می‌شد؛ زیرا با این حجم از مطالب، مقداری انسان دچار تزلزل می‌شود که هدف از این همه نقل قول‌های متعددی که مؤلف آورده است، چه بوده؟ و حالا در این میان نظر خودشان چیست؟ این که شما از ۱۰ مؤلف مختلف مطالب را نقد بکنید، بسیار خوب است، اما مهم این است که بعد از این نقل اقوال چه نتیجه‌ای را می‌خواهید بگیرید، فکر می‌کنم که این یک اشکال ساختاری اصلی است که به این کتاب وارد است. ضمن این که به تفکیک، منابع هر بخش را اگر می‌آورد، بهتر بود. این نقدی ساختاری است که من به کتاب دارم.

یعقوبیان؛ منتقد:

معیاری باید در تفکیک این مکاتب به دست دهیم

من هم به سهم خود از جناب آقای بابایی تشکر می‌کنم که این کتاب ارزشمند را تألیف فرمودند. نقد به تعبیر عرب‌ها خوب و بد را از یکدیگر تمییز دادن است. آن چه که این‌جا مطرح می‌کنیم در واقع هم بیان خوبی‌ها و توانایی‌هایی است که در کتاب به چشم می‌خورد و هم اگر گاهی اوقات احتمالاً نکته‌ای به نظر ما برسد که شاید بهتر است در این کتاب تجدید نظر بشود، آن را هم عرض می‌کنیم.

نکته‌ای که من می‌خواهم عرض کنم، راجع به وجه تسمیه این کتاب به مکاتب تفسیری است. عنایت دارید که در مورد اختلاف در علوم حرفی است که بالاخره علوم به سبب موضوعاتش مختلف می‌شود، هر علمی برای خودش مسائلی دارد، قضایی که در یک علم بحث می‌شود و این قضایا طبیعتاً موضوعی و محمولی دارد و این موضوع خودش از مصادیق موضوع آن علم است، این‌ها می‌شود تحت عنوان مسائل یک علم که بررسی می‌شود.

لکن نکته مهم این است که زمانی در علمی اختلاف بین دانش‌مندان آن رشته به مسائل آن علم بر می‌گردد، گاهی اوقات در منابع و مبانی اختلاف نظر است و زمانی هم در روش‌های یک علم اختلاف نظر است. ما اگر تفسیر را یک علم بدانیم، بالاخره باید بدانیم که آیا در این علم اختلاف نظر هست یا نیست؟ منابع و مبانی این علم از نگاه مفسران چه هست؟ در واقع می‌خواهم این را عرض کنم که معیاری باید در تفکیک این مکاتب به دست دهیم.

وقتی تعبیر می‌کنیم به «مکاتب تفسیری»، فرق نمی‌کند مکاتب فقهی، اصولی و... باشد، بلکه دو نکته مهم را مدنظر داریم؛ یعنی اختلاف در منابع اولاً، اختلاف در مبانی ثانیاً. آن که عامل اختلاف مکاتب می‌شود این دو امر است. اگر مکاتب تفسیری را این‌گونه

تعبیر کنیم؛ یعنی اختلاف مفسران در منابع و مبانی تفسیری، آن وقت در این کتاب من هرچه نگاه کردم، دیدم که مکتب تفسیری این‌گونه تبیین نشد؛ یعنی حتی بعضی صفحات، مکاتب تفسیری، روش‌های تفسیری، گرایش‌های تفسیری و سبک‌های تفسیری به-جای هم عنوان شد، لکن نکته‌ای که هست این که در این کتاب شما خیلی اوقات بیان کردید، مکتب تفسیری در حالی که مراد شما روش تفسیری است. یا در این کتاب آرای تفسیری یک مفسر را به عنوان مکتب تفسیری آن مفسر بیان فرمودید، در حالی که آرای یک مفسر در قالب یک مکتب نمی‌گنجد؛ چون معمولاً زمانی که تعبیر مکاتب را به کار می‌بریم، حتماً باید اختلاف در منابع و مبانی باشد.

علمای شیعه، اشاعره، معتزله، هر کدام در دل مکاتب خودشان قرآن را تفسیر کرده و اظهار نظرهایی مطابق آن مبانی بیان کردند، نمی‌توانیم این را مکتب تفسیری این مفسر بگوییم. تقسیم‌بندی در عرصه فکر و اندیشه است که مرحوم شهید مطهری رضوان الله علیه در کتاب خود که در حوزه آشنایی با کلام اسلامی دارند، آوردند. در دسته‌بندی که ایشان دارند، می‌گویند که مکاتب فکری و اندیشه‌ای در عالم اسلام متعدد است. ما مکتب فکری و اندیشه‌ای فلسفه مشاء داریم، مکتب فکری فلسفی اشرافی داریم، مکتب فکری عرفانی (عرفان نظری) داریم، مکتب فکری کلامی (اشاعره، معتزله، شیعه) داریم، در این‌ها که دقت می‌کنید، می‌بینید که معیار در این تقسیم‌بندی و تمایز بین مکاتب، همین اختلاف در منابع و مبانی است که این‌ها دارند.

ما اگر تعبیر کردیم به مکاتب تفسیر، علی‌القاعده باید به این نکته بپردازیم که هر یک از این مکاتب به چه منابع و مبانی استناد می‌کنند؟ تصور من این است که بهتر است ما این را از نگاه همین مکاتب فکری تقسیم‌بندی کنیم؛ یعنی اگر مکتب فکری اشاعره هست، آن وقت آن‌ها بر اساس منابع و مبانی خودشان روشی در تفسیر انتخاب کردند و سبکی در تفسیر دارند، آن وقت در دل این مکتب، روش‌ها هم قابل بررسی است. شما در کتاب خود فرمودید حتی دیدگاه‌های تفسیری یک مفسر را هم می‌توان به عنوان مکتب تفسیری ایشان مطرح کرد در حالی که این خلاف این تقسیم‌بندی است که الان موجود است؛ یعنی معمولاً به آن ملتزم هستند.

بابایی:

از نقد آقایان استقبال می‌کنیم

ما از نقد آقایان استقبال می‌کنیم؛ زیرا کارهای بشری هیچ‌گاه مصون از اشتباه و لغزش و کاستی‌ها نیست و به تدریج این‌ها باید برطرف شود. خود ما نیز در این کتاب نقایصی را مشاهده می‌کنیم که باید در چاپ‌های بعدی برطرف شود.



آن مفسر چه پیشنهادی داشته در مورد چگونه تفسیر کردن قرآن کریم؟ آن پیشنهاد را عنوان کردیم و به صورت یک مکتب بیان کردیم و لذا این‌ها همه معیار دارد و مجموعه آرای تفسیری را ما به عنوان مکتب بیان نکردیم، البته ما هر مکتبی را که بررسی می‌کنیم به دنبال آن تفاسیر پیروان مکتب را هم بررسی می‌کنیم، آن وقت در بررسی تفاسیر، آرای تفسیری آن‌ها بررسی می‌شود، البته نه به عنوان مکتب بلکه به عنوان تفسیری که بر اساس آن مکتب نوشته شده است.

مطلبی هم که دکتر احتشامی‌نیا از نظر ساختاری فرمودند، اولاً ما در مقدمه دسته‌بندی تفاسیر را داریم؛ یعنی همین نکته‌ای که الان عرض کردم به صورت تفصیل در آن جا آمده و از اول گفتیم که تا آخر این کتاب چه می‌خواهد بشود و گفتیم این مجموعه مکاتب را داریم. اول سه دسته بعد دسته اجتهادی به چند شاخه و بخش تقسیم شده و هر کدام تعریف شده، اما این که در پایان بیاییم نتیجه‌گیری کنیم، مطلب هنوز به پایان نرسیده است؛ یعنی نظر خودمان و این که کامل‌ترین مکتب (کامل‌ترین نظریه درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم چه نظریه‌ای است؟) است، این را ان شاءالله در جلد چهارم به لطف خدای تعالی اگر توفیقی پیدا شد و نوشتیم، آن جا خواهیم گفت؛ یعنی همه این نقایصی که از مکتب‌ها شناسایی شده، کنار رفته، بعد نقاط قوت جمع می‌شود و مکتب اجتهادی جامع بیان می‌شود. البته در هر مکتبی هم که بررسی کردیم پایان بررسی آن مکتب به صورت این که نظر ما در مورد این مکتب چیست، این نتیجه‌گیری انجام شده است. پس هم در مقدمه بیان شده که چه کار خواهیم کرد و هم در پایان تصمیم داریم که این کار انجام شود و هم در هر مکتبی در پایان بخش مربوط به آن مکتب اظهار نظر کردیم.

احتشامی‌نیا:

ضرورت جمع‌بندی در پایان هر بخش و فصل

با توجه به این که این کتاب ساختار درسی دارد و در مقدمه هم گفته شده که این کتاب، کتابی است که برای دانش‌جویان این رشته (علوم قرآن و حدیث) در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری تهیه شده است. عرض بنده این است که در یک ترم دانشگاهی ۱۶ جلسه بیشتر نداریم و در ترم دوم هم ۱۲ جلسه بیشتر نیست و دانش‌جویان کارشناسی ارشد هم اصولاً چون خودشان را صاحب نظر می‌دانند این تعداد کمتر می‌شود.

صحبت سر این است که یک دانش‌جوی کارشناسی ارشد که می‌خواهد فصلی از کتاب شما را بخواند این را نباید منتظر گذاشت که جلد سوم یا چهارم دربیاید و بعداً آن جا شما نتایج خودتان را بیان بفرمایید، طبیعتاً این که من عرض کردم ساختار، به این لحاظ که

در مورد نکاتی که فرمودید توضیح مختصری بیان می‌کنم که شاید این اشکالات قابل رفع باشد. ابتدا از بیانات آقای یعقوبیان که از نظر موضوع مقدم است، شروع کنم که این کتاب مقدمه‌ای دارد و در این مقدمه سه مطلب بیان شده است؛ مفهوم‌شناسی (اصطلاحات مفهومی بیان شده)، دسته‌بندی مفسران و دسته‌بندی تفاسیر. در بخش مفهوم‌شناسی یکی از عنوان‌هایی که ما توضیح دادیم، عنوان مکاتب تفسیری است. اول معنای لغوی را بیان کردیم و یکی از معانی که در کتاب لغت برای مکتب بیان شده افکار و اندیشه فرد یا جمعی است که عده‌ای طرفدار پیدا کرده، نفوذ پیدا کرده در بین جامعه شایع و رایج شده است، حالا این افکار و اندیشه‌ها می‌تواند هنری، فلسفی و... باشد.

ما بر اساس این معنای لغوی گفتیم مکتب تفسیری که گفته می‌شود مجموعه آرای یک مفسر که طرف‌دارانی پیدا کرده است که با آن معنای لغوی سازگار است، و می‌تواند روش‌های خاصی باشد که عده‌ای طرفدار دارد و می‌تواند نظریه فردی در چگونه تفسیر کردن قرآن کریم باشد و عده‌ای طرفدار پیدا کرده باشد و بر اساس آن تفسیری نوشته شده باشد.

هر سه مطلبی که گفته شد، می‌شود عنوان مکتب تفسیری در موردش به کار برود، ولی ما در این کتاب مجموعه آرای تفسیری که طرف‌دارانی پیدا کرده منظور ما آن نیست؛ یعنی از مکاتب تفسیری این را اراده نکردیم، ما از مکاتب تفسیری عمدتاً در این کتاب نظریه‌های مختلف درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم را اراده کردیم که این‌ها طرف‌دارانی پیدا کرده‌اند؛ مثلاً کسی آمده و گفته که قرآن را فقط باید به وسیله خود قرآن تفسیر کرد و عده‌ای هم طرفدار پیدا کرده و گفتند حرف خوبی است و تفسیر قرآن به قرآن نوشتند. عده‌ای آمده و گفتند نه ما باید فقط به روایات اکتفا کنیم که مکتب روایی محض نامیده شد و طرف‌دارانی هم داشته، عده‌ای گفتند که ما باید اجتهاد کنیم، ولی منبع اجتهاد ما باید روایات باشد و نامش مکتب اجتهادی شد، همه این مکتب‌ها این معیار و ملاک دارد؛ یعنی



جمع‌بندی در پایان فصل انجام شود. شاید شما بفرمایید که آن استاد می‌تواند این جمع‌بندی را برای او انجام دهد، ولی من عرض می‌کنم جمع‌بندی استاد کافی نیست. باید جمع‌بندی در پایان هر بخش و فصل توسط خود مؤلف صورت بگیرد (زیرا آن استاد هم حتماً نظرات مؤلف را پذیرفته که این کتاب را انتخاب کرده است) که به هر شکل یک نتیجه کامل و منسجمی در دست دانش‌جو بیاید که من در این بخش که در مورد فرضاً مکتب باطنی خواندم، این مطلب به دستم آمد و پاسخی که شما فرمودید این مطلب را به نظر بنده برآورده نمی‌کند.

بابایی:

ما این کتاب را به عنوان کتاب درسی ننوشتیم

پاسخ شما در این جمله است که ما این کتاب را به عنوان کتاب درسی ننوشتیم، در مقدمه هم گفتیم به عنوان منبع درسی دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری است. منبع درسی با کتاب درسی متفاوت است و آن نکته‌ای که شما فرمودید، ویژگی کتاب درسی است، البته بنا داریم این مجموعه که به پایان رسید، مکاتب را از تفاسیر جدا کنیم و خود مکاتب تلخیص شود و به صورت یک کتاب درسی چهار واحدی درآید.

احتشامی‌نیا:

مکتب دیدی جامع نسبت به همه ابعاد یک مسئله است. من احساس کردم شما (نویسنده کتاب) در این کتاب با دید خاصی بیان فرمودید که مکتب روایی محض و مکتب باطنی محض در مقابل مکتب اجتهادی است. کسانی مثل اخباریان که مدعی هستند یک مکتب هستند، دید همه جانبه در مورد این مسئله دارند؛ یعنی مکتب به این معنا که بگوییم این‌ها یک چیز را می‌گویند نیست، این‌ها یک مکتب و دیدی کلی نسبت به مسائل تفسیری قرآن کریم دارند. به این معنا نیست که این‌ها صرف روایات را بیان کرده باشند؛ مثلاً در همین تفسیر البرهان این که مؤلف آمده است و روایات را آورده، معنایش این نبوده که ایشان فقط معتقد بوده است که من می‌خواهم روایت بیاورم، بلکه ایشان می‌خواست اجتهاد کند، منتهی اجتهاد را به عهده خود شخص گذاشته است.

یکی از دیدگاه‌های این مکتب همین است که می‌خواهد اجتهاد را بر عهده خود شخص قرار دهد. ما در روایات هم داریم که فرمودند: «رب حامل فقه الی من هو افقه منه»؛ یعنی بسا کسی فقهی را داشته باشد که بخواهد به کسی که از خودش فقیه‌تر است ارائه کند. معنای این که سیدهاشم بحرانی آمده و این تفسیر را نوشته و شما او را جزو مکاتب روایی محض قلمداد فرمودید این نیست که ایشان آمده باشد

و صرفاً روایات را بیان کرده باشد و این بشود یک مکتب، بلکه ایشان هم مکتبش، مکتب اجتهادی است؛ یعنی من می‌خواهم بگویم که در این تعریف شما باز به لحاظ ساختاری اشکال وجود دارد؛ یعنی مکتب اخباری جناب صاحب حدائق هم یک مکتب است با همه ابعادی که یک مکتب اجتهادی دارد، چگونه است که شما می‌گویید مکتب اجتهادی ابعادی دارد و روایات را بررسی کرده و سبک و سنگین می‌کند و جرح و تعدیل می‌کند و همه این‌ها را در نظر می‌گیرد، خوب مکتب اخباریان نیز چنین ادعایی دارند منتهی آن‌ها می‌گویند سبک ارائه ما به شکل بیان حدیث است و حال خواننده خود برود و این مطلب را دریافت کند. اخباریان در کتاب‌های دیگرشان این مطالب را بیان و این مسئله را بحث کرده‌اند، نه این که پندار ما از مکتب روایی محض این باشد که تنها روایت را بیان کرده است، بلکه آوردن این روایات جهتی است در روش نه در مکتب که بخواهیم این را ارائه کنیم.

بابایی:

تصور بنده این است که این قسمت با دقت مطالعه نشده است. ما وقتی که مکتب روایی محض را مطرح کردیم، ابتدا سیر تاریخی



ظاهر عبارت این است و گمان قوی می‌رود که او از طرفداران این مکتب باشد؛ یعنی غرض بنده در این توضیح این بود که آن نکته‌ای که نظر جناب عالی به آن توجه پیدا کرده بود آن نکته مورد نظر ما بوده است و کاملاً جوری بحث کردیم که از این جهت اشکالی به ما وارد نشود.

احتشامی‌نیا:

مؤلفان کتب تفسیری روایی ما هم قائل به اجتهاد بودند

من توضیحی در این عرض خودم داشته باشم، این که شما فرمودید را من مطالعه کردم؛ یعنی در این حالی که شما می‌فرمایید به این نکته متذکر بودم. من باز بر عرض خود پافشاری می‌کنم که مؤلفان کتب تفسیری روایی ما هم قائل به اجتهاد بودند، همان‌طور که خود جناب عالی هم در فرمایشاتان این مطلب منعکس بود، منتهی اجتهاد را نه در آن قالبی که از بعد از ملا محمدامین استرآبادی با بوجود آوردن جریان اخباری‌گری در قرن یازدهم شروع شد که این را باز مورد بحث قرار دهیم که در کتاب شما از اخباری به معنای خاص و به معنای عام هم مورد غفلت قرار گرفته است.

من می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که خود اخباریان نیز اجتهاد دارند، منتهی نه این اجتهادی که ما الآن در حوزه‌ها دریافت می‌کنیم؛ یعنی حتی خود صاحب تفسیر نورالثقلین هم به نوعی اجتهاد قائل است برای این که آن‌ها هم در مورد نصوص قرآنی با توجه به تعریفی که از نصوص قرآنی شده است، اعتقادشان این است که ما هم برای نصوص قرآن حجیت قائل هستیم. من گمان نمی‌کنم که حتی خود ملا محمدامین استرآبادی در فوائد المذنبه مستقیم نیامده و بگوید که ما نصوص قرآنی را قبول نداریم (البته این را با قاطعیت نمی‌گویم) بلکه بحث‌شان روی ظاهر است.

با این عنایت اگر شما به مطلب نگاه بفرمایید خود علمای اخباری حتی جناب ملا محمدامین هم در مورد نصوص اعتقاد دارد که قرآن برای ما حجیت دارد، پس حالا اگر ما این فرض را بپذیریم، که خود شما هم فرمودید که صاحب حدائق یک اخباری متعادل و ملایمی است، او نصوص را که کلاً درست می‌پذیرد در مورد ظاهر هم حرف ایشان و هم حرف صاحب وسائل الشیعه این است که ما روایات را فحص و جستجو می‌کنیم و «بعد الیأس عن الروایات» باز هم ظاهر حجیت دارند؛ یعنی این‌گونه نیست که باز ایشان روایی به این معنای خاص باشند؛ یعنی این‌ها هم باز برایشان این مسئله هست که در ظاهر هم اعتقاد به حجیت ظاهر قرآنی دارند منتهی بعد از این که روایات را جست‌وجو کردند و چیزی نیافتند، خوب به ظاهر آیه قرآن کریم عمل می‌کنند، پس ما نمی‌توانیم این را بگوییم که این

مسئله را بیان کردیم که چه کسانی طرفدار این نظریه هستند؛ مثلاً امین استرآبادی رحمت الله علیه یکی از آن‌هاست، و مستند کردیم به حرف خودش که بیان کرده است: «ما در مسائل نظری دین؛ چه در اعتقادات و چه در احکام، تنها دلیل ما روایات و اخبار است.» که از این حرف این‌گونه استفاده می‌شود که قرآن را به عنوان یک دلیل، قابل استدلال نمی‌دانند.

بعد کلام شیخ حر عاملی رحمت الله علیه را آوردیم که در رسائل دارد: «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریة من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الائمة الاطهار(ع)» در حدود ۸۰ و اندی روایت آنجا آورده است. در کتاب الفوائد الطوسیة به آیات فراوانی استدلال کرده و بیش از ۲۰۰ الی ۳۰۰ روایت را بیان کرده است. صاحب حدائق را هم مطرح کردیم و بعد خود ما توجه دادیم به این که این‌ها همه دارای یک نظریه نیستند بلکه با هم تفاوت دارند. ممکن است در یک سو قرار بگیرند ولی بعضی‌ها خیلی شدید مخالف استفاده از قرآن کریم بدون روایت هستند و بعضی معتدل‌تر هستند؛ مانند صاحب حدائق.

این بحث را هم مطرح کردیم که این تفاسیری که نوشته شده و کارشان فقط جمع‌آوری روایت بوده؛ مثل نورالثقلین، البرهان، درالمنثور آیا می‌توان مؤلفان این تفاسیر را از طرفداران این مکتب به شمار آورد یا نه؟ همان‌جا گفتیم نه نمی‌شود، چرا؟ چون برای این که این کار اعم است از این که قائل به اجتهاد باشند یا نباشند، چه بسا این‌ها قائل به اجتهاد باشند که باید در تفسیر قرآن کریم اجتهاد کرد، ولی چون یکی از منابع را روایات می‌دانستند، خواستند یک مجموعه روایی باشد که مفسر منبع داشته باشد تا به آن مراجعه کند.

این نکته‌ای که شما فرمودید (احتشامی‌نیا) ما همان‌جا متذکر شده‌ایم و لذا نورالثقلین را گفتیم که در عین این که فقط روایت آورده است، اما این را طرفدار این مکتب به حساب نمی‌آوریم، ولی سیدهاشم بحرانی به لحاظ نظری که در مقدمه کتابش دارد که ظاهر عبارتش این است که ما در تفسیر قرآن کریم فقط باید از روایات استفاده کنیم، به اتکای این مطلب باز با احتیاط گفتیم که



تفکیکشان کنیم. ما الآن می‌گوییم علمای اخباری؛ یعنی آن‌هایی که منبع را اخبار می‌دانند.

یعقوبیان:

بحث این است که آیا ظواهر قرآن حجت است یا نه؟

نه، این‌گونه نیست. شما الفوائد المدنیه، جناب ملا امین استرآبادی را ملاحظه کنید، ایشان آن‌چه در مورد فکر، اندیشه خود و یا آنچه که مرحوم شیخ در رسائل در نقد جناب ملا امین استرآبادی آورده است ببینید که آن‌ها در حوزه اجتهاد است، بحثی که هست این که آیا اصلاً اخباری‌ها ظواهر قرآن کریم را حجت می‌دانند، آن‌ها که قائل به نص قرآن کریم نیستند؛ یعنی تصریح فرمایشات خودشان است. بحث این است که آیا ظواهر قرآن حجت است یا نه؟ نص قرآن به این معنا که بگویند آیه تصریح در یک معنا دارد که در عرصه اجتهاد و استنباط که قائل نیستند.

احتشامی‌نیا:

اخباریان هم نصوص را قبول دارند.

من این را قبول ندارم که اخباریان قائل به نص نیستند، چرا، اتفاقاً اخباریان هم نصوص را قبول دارند چه در استنباط احکام و دیگر موارد، منکر نصوص نیستند؛ یعنی کسی نمی‌تواند منکر نصوص شود. این که شما تفکیک می‌کنید که اخباری‌ها قائل به نصوص نیستند، بنده این را صرف یک ادعا می‌دانم.

بابایی:

فرمایشات جناب احتشامی‌نیا از این جهت که هر مکتبی به نوعی اجتهاد دارد، نسبت به بعضی صحیح و نسبت به برخی دیگر صحیح نیست؛ مثل فیض کاشانی و یا از اهل سنت طبری، بله این‌ها الآن در عین این که فضای قالب تفسیرشان روایت است، در عین حال اجتهاد هم دارند؛ لذا ما این‌ها را جزو مکتب روایی محض نیاورده و در دسته

در مقابل اجتهاد است، بلکه خود این یک اجتهاد است، منتهی شما آمدید اجتهاد را با معنای مرسوم حوزه‌های ما یک قالب برایش تعریف کردید و بعد می‌گویید این در مقابل این است، خوب این هم اجتهاد است چه تفاوتی می‌کند پس روایی محض نیست.

یعقوبیان:

آیا قواعد عقلی - فلسفی از نگاه شما حجت هست؟

علت این که بحث به عنوان کتاب برگشت این است که تا عنوان معین نشود این دسته‌بندی‌ها خود را نشان نمی‌دهد، لکن نکته‌ای می‌خواهم عرض کنم که به نظر می‌رسد این‌جا اشتباهی می‌شود بین مکتب تفسیری اخباری‌ها با مکاتب اجتهاد در عرصه فقه اخباری‌ها. در عرصه تفسیر روایات بحث این است که مبنای تفسیر چیست و با چه مبنایی می‌توان آیات را تفسیر کرد؟ آیا در حوزه تفسیر آیات اگر جایی روایتی نبود، می‌توان با استفاده از قواعد استنباط از متن که مرسوم است به آن مراجعه کرد؟ اما یک بحث این است که آیا اخباری‌ها اجتهاد داشتند؟ آیا استنباط فقهی داشتند؟ آن حوزه استنباط فقهی اخباری‌ها غیر از حوزه تفسیر آیات باهرات قرآن کریم است. سؤال این است که آیا اگر الآن شما به جناب ملا امین استرآبادی بفرمایید که شما الآن اگر ذیل یک آیه‌ای روایتی نداشتید چه می‌کردید؟ آیا ما می‌توانیم بر اساس قواعد عقلی استنباط بکنیم؟ آیا قواعد عقلی - فلسفی از نگاه شما حجت هست یا نیست؟ عجیب این است که حتی ملا امین استرآبادی و امثال او استفاده از بعضی از قواعد لفظی (اصول لفظیه) را هم اجازه نمی‌دهند تا چه برسد به استنباط از قواعد عقلی. فکر می‌کنم باید این دو حوزه بحث جدا شود.

اما تکمله‌ای هم عرض کنم که آقای معرفت هم زحمت کشیده و آورده است، این که در بین خود اخباری‌ها و نوع تفاسیری که به عنوان تفسیر مأثور نقل است، تمایزی هست. بعضی‌ها تفاسیر مأثور صرفاند؛ یعنی ذیل هر آیه‌ای اگر روایتی بود، آوردند و اگر نبود از آیه گذشتند. اما افرادی مثل مرحوم ملا محسن فیض کاشانی و برخی دیگر از این‌ها، گاهی اوقات به اصول لفظیه استناد کرده و به لغت ارجاع می‌دهند، استنباطی از آیه کریمه و واژه دارند، اگر تفکیک شود فکر می‌کنم آن گفته شما (احتشامی‌نیا) بر جناب بابایی وارد نباشد.

احتشامی‌نیا:

جناب یعقوبیان در واقع در دفاع از جناب بابایی این مطلب را فرمودند، اما بنده باز بر مطلب خود پافشاری می‌کنم که بنده به این نکته‌ای که شما فرمودید متفتن هستم، ولی نکته این است که ما وقتی می‌گوییم اخباری، نمی‌آییم در حوزه اعتقادات و فقه از هم



مکتب اجتهادی - روایی قرار دادیم. اما افرادی که این جا آوردیم مثل محمد امین استرآبادی، که در کتاب هم آدرس دادیم (صفحه ۲۷۱ کتاب مکاتب تفسیری)، که ایشان مدرک مسائل غیر ضروری دین اعم از اصول و فروع را منحصر به سخن معصومین(ع) دانسته و دلالی هم ذکر کرده است.

کسی که می گوید در مسائل نظری؛ یعنی هر مسئله ای چه اعتقادات و چه غیره اگر ما دلیل بخواهیم، تنها دلیل ما سخن معصومین(ع) است، دیگر نمی توان گفت که او به نص قرآن کریم قائل است و قابل استدلال است. اگر می گفت نصوص قرآن کریم و سخن معصومین(ع) حرف شما صحیح بود، ولی منحصر در سخن معصومین(ع) کرده است. اما در مورد صاحب وسائل فرمایش جناب احتشامی نیا صحیح است. آن جا می فرماید: «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظرية من ظواهر القرآن الا بعد معرفة تفسیرها من الائمة الاطهار(ع)» چون کلمه «ظواهر» را آورده است، معلوم می شود که استدلال به نصوص را درست می داند، منتهی ما از آن حیث که ایشان نسبت به ظواهر می گوید «الا بعد معرفة تفسیرها من الائمة الاطهار(ع)» این را جزو روایی محض گرفتیم.

مرحوم سیدهاشم بحرانی عبارتش را مفصل آوردیم که می گوید: «در فهم معنا و مفاد قرآن کریم باید توقف کرد و منتظر ماند که تأویل آن از جانب معصومین(ع) بیاید. هر تفسیری که از جانب غیر معصومین(ع) بیاید، تاریکی و جهالت است. شناخت معانی و معارف قرآن کریم جز از طریق معصومین(ع) سزاوار نیست، حتی کیفیت استفاده از علم معانی و بیان در فهم معانی قرآن کریم را نیز باید از معصومین(ع) آموخت. هر کس شناخت معانی قرآن کریم را از غیر آنان طلب کند بر مرکب نابینا سوار شده و بی هدف پیشرفته و به وادی گمراهی قدم نهاده است.»

اگر به تفسیر ایشان هم نگاه کنید، از خود ایشان چیزی نیست جز عنوان هایی که گاهی به روایات می دهد و هر آیه ای را که روایاتی داشته، روایات را آورده است و اگر آیه ای هیچ روایتی نداشته، بدون هیچ توضیحی از آن گذشته است، آن آیات هم که روایات را آورده است ذره ای توضیح نداده است. چه طور می توان گفت

این اجتهاد کرده است؟ البته عرض کردم که در عین حال چون در بین کتاب هایی که به ایشان نسبت دادند کتابی به نام «التنبیهات» مشتمل بر استدلال هایی در مسائل فقهی که البته من خودم این کتاب را به دست نیاوردم، ولی چون این مطلب را از این کتاب ذکر کردند با توجه به این، گفتم که ما نمی توانیم بگوییم که ایشان اخباری محض است. اما از مقدمه تفسیرش به دست آمده که ایشان پیشنهادش در تفسیر قرآن کریم این است شما اکتفا کنید به آن چه که در روایات است نه این که اگر روایتی نیافتید، می توان مطلبی بیان کرد، و این چیزی بود که ما این جا نتیجه گیری کردیم.

یعقوبیان:

مکاتب تفسیری در این کتاب تعریف اصطلاحی

نشده است

مکاتب تفسیری در این کتاب تعریف اصطلاحی نشده است. هم چنین ظاهراً این یک صفحه از مطلب شما (بابی) با صفحه دیگر کمی تناقض است؛ مثلاً شما در صفحه ۳۱ این کتاب بحثی پیش کشیدید که آیا رسول خدا(ص) به همه معانی و معارف قرآن کریم آگاه و بر تفسیر همه معانی و معارف قرآن کریم توانا بود؟ این جا بابی داریم تحت عنوان علم ائمه(ع) و امام با این رویکرد که علم اهل بیت(ع) تا چه حدی است؟ شما اثبات فرمودید که ائمه(ع) و پیامبر اکرم(ص) به همه معارف و معانی علم داشتند، لکن در صفحه ۳۵ فرمودید که بعضی چیزها را هم ممکن است که خدا نخواستند باشد حتی به پیغمبرش هم بگوید؛ یعنی یک سری نکات در قرآن بصورت رمز و دلالت پنهان هست که حتی خدا نخواستند که پیامبرش هم آن ها را بداند: «و خدا نخواستند است آن خصوصیات را در قرآن هر چند به صورت رمز و دلالت پنهان، به برخی از بندگان حتی پیامبرش تفهیم کند». من حالا اگر از نظر ساختاری و شکلی هم بخواهم ایرادی وارد کنم به نظرم همان فرمایش دکتر احتشامی نیا درست است که ای کاش اینجا هم عناوینی را می زدید یا احاله می فرمودید به باب علم پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) که میزان علم اهل بیت(ع) نسبت به قرآن و اطلاعاتشان تا چه اندازه است؟ یا لا اقل مبسوط تر وارد می شدید. یا مثلاً نقدی که به جناب آقای معرفت دارید، این جا باز فرمایشاتی هست که مدنظر است.

بابی:

در مورد آن چه که شما در مورد صفحه ۳۵ فرمودید، باید بگوییم که خود ما نیز در مقام نقد یک نظریه ای که ذهبی مطرح کرده است، هستیم. ذهبی گفته که پیامبر اکرم(ص) همه آیات را تفسیر نکرده



چگونه تفسیر کردن قرآن است.»

من ابتدا که می‌خواستم این اصطلاحات را تعریف کنم، این نکته را توضیح دادم و گفتم این اصطلاحات این‌گونه نیست که مورد اتفاق همه باشد، ممکن است هر کس در کتابش معنای خاصی را اراده کرده باشد. ما با این توضیح مشخص کردیم که ما این‌گونه اراده کردیم.

بعقوبیان:

در این‌که این اصطلاحات، اصطلاحات جدید است، حرفی نیست، ولی یک محل اتفاقی در تعاریف داریم و الآن مکتب تعریفی مشخص دارد و وقتی استعمال می‌شود، همه آن مراد را می‌فهمند.

احتشامی‌نیا:

در مورد بحث تفسیر صحابه و تابعین من این مطلب را به عنوان حسن کتاب جناب آقای بابایی عرض می‌کنم که ایشان آمده مبنای تفسیر صحابه را که آیا ما قبول داریم یا نه؟ بنا بر اعتقاد شیعه از سنی‌ها جدا کردند و این به نظرم یکی از مزایای کتاب ایشان است؛ چون ما در شیعه قبول داریم که تفسیر صحابه نیز اعتبار دارد، منتهی به شرطها و شروطها. اهل سنت هم این اعتبار را قائل هستند، منتهی در مبنای شیعه با اهل سنت اختلاف دارد و آن هم بحث این است که شیعه می‌گوید صحابه هم مثل بقیه مردم هستند که آدم‌های مؤمن و متدین و منافق بین آن‌ها بوده است.

اخیراً من این روایت را در یکی از مجامع اهل سنت دیدم (کنز العمال، متقی هندی) که از قول پیامبر(ص) نقل شده است فرمودند: «ان فی اصحابی اثنی عشر منافقاً؛ در اصحاب من ۱۲ منافق وجود دارد.» یعنی این‌که آن‌ها در منابع خود این را قبول دارند که عدالت جمعی صحابه حرفی نیست که زیاد بتوان بر آن استناد کرد و بر این مطلب در این کتاب، ایستادگی شده است و مبنای شیعه را بیان کردید که به نظر من نکته مثبتی است.



است و روایتی از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده است و ما در مقام نقد آن هستیم و این را رد می‌کنیم و اصلاً این نظریه را اثبات نمی‌کنیم. ما اول اثبات کردیم و این‌جا دفع اشکال می‌کنیم. اصلاً معقول نیست که خدای متعال از آیات کریمه معنایی را اراده فرماید که جز خدا هیچ‌کس حتی پیغمبر(ص) هم آن را نداند، بلکه ممکن است که برخی مطالب را به صورت رمز و راز برای پیغمبر(ص) و ائمه اطهار(ع) بیان کرده باشد و فقط آن‌ها بدانند و افراد عادی ندانند، اما این‌که مطلبی از آیات شریفه اراده شده باشد که حتی پیغمبر(ص) هم نداند، این از نظر عقلی معقول نیست، گذشته از این‌که با روایات نیز مخالف است. بنابراین تناقضی که فرمودید، وارد نیست.

اما نکته‌ای که فرمودید مکاتب تفسیری تعریف نشده است. در صفحه ۱۴ ما بعد از آن‌که مکاتب را از نظر لغت معنا کردیم نوشتیم: «با توجه به دو معنای اخیر که برای مکتب ذکر کردم، پی می‌بریم مکاتب تفسیری می‌تواند به معنای نظریه‌های مختلفی باشد که درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم ابراز شده و شیوع یافته است و ممکن است در مورد روش‌های مختلف مفسران در بیان معنای آیات قرآن نیز به کار رود، هم‌چنین می‌توان مجموعه آرای تفسیری مفسر را در معنای آیات قرآن که مورد پذیرش جمعی از مفسران بعد از او قرار گرفته باشد، مکتب تفسیری آن مفسر دانست. در کاربردهای این کتاب منظور از مکاتب تفسیری نظریه‌های مختلف مفسران در

یعقوبیان:

به نظر من در مورد حجیت تفسیر صحابه در این کتاب، مؤلف خیلی سهل‌الوصول‌تر می‌توانست به این نتیجه برسد. شیعه دیدگاهی در مورد صحابه دارد و آن این‌که به عدالت صحابه قائل نیست. تنها کسی را که من در تتبعاتم دیدم، جناب آقای معرفت است که در التفسیر و المفسرون و التفسیر الاثری قائل به عدالت صحابه و حتی تابعین است و معتقد است که پیغمبر(ص) نسبت به این‌ها مرشد و معلم بوده و لذا کلامی هم که از صحابه و حتی تابعین برسد، حجت، قابل استناد و استنباط است و می‌توان در تفسیر آیات به کار برد. بین علمای شیعه این بحث را در طول تاریخ داریم که تنها زمانی رأی صحابی و تابعی حجت است که این رأی کاشف از قول معصوم(ع) باشد و با سند قطعی به معصوم(ع) رسیده باشد یا مهفوف به قرائن باشد.

بابایی:

من ابتدا توضیحی درباره ارزش تفسیر صحابه عرض کنم. این‌که ما این‌جا نوشته‌ایم که آن‌چه از صحابه در مورد تفسیر قرآن به ما رسیده است به دو دسته تقسیم می‌شود؛ چیزهایی که از پیغمبر(ص) نقل کردند یا احیاناً گاهی از امیرالمؤمنین(ع)، این‌ها را خود اهل سنت می‌گویند روایات مرفوع و چیزهایی که بدون نقل از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده‌اند و در تفسیر آیات است که روایات موقوف نام نهاده‌اند. ما در این کتاب این دو دسته را روایات تفسیری و آرای تفسیری صحابه نام نهاده‌ایم.

در روایات تفسیری صحابه گفتیم که باید واسطه‌های بین ما و آن صحابی شناخته شده باشد و آن‌ها هم وثاقتشان ثابت شده باشد، در این بین ما و اهل سنت اختلافی وجود ندارد. اما در این‌که خود صحابی هم لازم است مورد بررسی قرار بگیرد یا نه، اینجا شیعه و اهل سنت اختلاف نظر دارند، آن‌ها می‌گویند هر صحابی عادل است (البته نظریه معروف این است) و شیعه می‌گوید صحابی هم مثل سایر مسلمانان ممکن است عادل باشد، ممکن است عادل نباشد، ممکن است ثقه باشد یا نباشد؛ لذا روایات تفسیری صحابه در صورتی می‌تواند پذیرفته شود و معتبر و قابل استدلال باشد که هم سند ما به صحابی معتبر باشد و هم خود صحابی عدالتش ثابت شود، این از جهت روایات تفسیری صحابه بود.

از نظر آرای تفسیری، آن را به دو دسته تقسیم کردیم؛ اول مشهودات و چیزهایی که صحابه دیده بودند و برایشان محسوس بود؛ مثلاً خبر دادند وقتی که آیه تطهیر نازل شد، پیامبر اکرم(ص)

چه کار کرد. این‌ها هم با دو شرط اعتبار سند و عدالت صحابی قابل استفاده است. اما آرای اجتهادی صحابه مثلاً ابن عباس استنباط کرده است این بر فرض اعتبار سند و عدالت صحابه، هیچ حجیتی برای ما ندارد؛ چون رأی یک صاحب‌نظر است و نظر یک مجتهد برای مجتهد دیگر اعتبار ندارد.

اما تفکیکی که جناب احتشامی‌نیا فرمودند یکی از ویژگی‌های این کتاب همین تفکیک‌هاست که خیلی از کتب را من دیدم که این کار را انجام نداده‌اند؛ مثلاً در کتاب آقای معرفت رحمت الله علیه زیاد دیدم که تفکیک بین توثیقات شیعه و اهل سنت انجام نشده است، ولی ما همه جا نظیرمان این است که این فرد از نظر اهل سنت فرضاً ثقه است و از نظر شیعه ثقه نیست؛ چون توثیقات او برای ما اعتباری ندارد.

اما نکته‌ای که جناب آقای یعقوبیان فرمودند این‌که در مورد آقای معرفت بطور مطلق نمی‌توان آن نظر را اراده کرد مثلاً امثال معاویه را ایشان استثنا کرده است.

احتشامی‌نیا:

جناب استاد در معرفی صحابه فقط به ذکر نام سه نفر؛ ابن عباس، ابن مسعود و ابی ابن کعب پرداخته است و از بقیه صحابه صاحب‌نظر که در اهل سنت به عنوان مفسر از آن‌ها یاد شده است، ذکری به میان نیامده است، در حالی که در مورد تابعین اسم ۱۰ نفر را ذکر کردند. به نظر من تناسبی بین این ارائه موجود نیست؛ یعنی اولاً ۳ و ۱۰ تناسب ندارد. اگر بنا بر شمارش کامل بوده چرا این ۳ نفر اگر بنا بر نمونه بوده چرا اینجا ۳ نفر آن‌جا ۱۰ نفر. لااقل تفکیک بین مکتب تفسیری مدینه، کوفه و... می‌شد.

بابایی:

توضیح این است که ما ابتدا حرف سیوطی را در اتقان مطرح کردیم و بعد حرف ذهبی و بعد مطلب خود را بیان کردیم. سیوطی آن‌جا بیان کرده که ۱۰ نفر از صحابه معروف و مشهور به تفسیر هستند. ۱۰ نفر را که ذکر می‌کند سه تایی آن‌ها خلفای اولیه، و یکی از آن‌ها حضرت امیر(ع) هستند. و بعد ابن عباس، ابن مسعود، ابی ابن کعب و... را بیان می‌کند. به دنبال این مطلب می‌گوید: «اما از این ۱۰ نفر فقط از ۴ نفر تفاسیر معتنا به نقل شده و مابقی دیگر اندکند» و حتی درباره خلیفه اول می‌گوید: «شاید به اندازه انگشتان دست از او آرای تفسیری نداشتیم باشیم». ذهبی هم همین کار سیوطی را دنبال کرده و به همین روش پیش رفته است. ما این‌جا نقدی بر سیوطی داشتیم که اگر این ۱۰ نفر مشهور



من در این‌جا در صدد استحصال نبود و بنا هم بر این نبوده است. ولی پس از این کتاب، کتاب «تاریخ تفسیر قرآن» را نوشته‌ام که در آن‌جا بنا بر استحصال بود که هرچه مفسر صحابی داشتیم، بیان شد و من گشتم و مفسران اهل سنت را نگاه کردم، صحابی که مقدار معتنا به آرای تفسیری داشته باشد، جز همین‌ها بیشتر نیست که بعد از این‌ها جابرین عبدالله انصاری است و زید بن ثابت را بعضی‌ها مطرح کردند و گفتم که زید بن ثابت آن‌چه که اشتها دارد نسبت به قرائت قرآن و نوشتن قرآن در زمان خلیفه اول بود و در زمینه تفسیر آرای کمی دارد.

بعقوبیان:

مشخصه یک مکتب منابع و مبانی آن است

نکته‌ای دیگر که من می‌خواهم اضافه کنم این است که وقتی ما از مکاتب عرفانی بحث می‌کنیم، مشخصه یک مکتب بیان منابع و مبانی است. ما این‌جا اگر می‌خواهیم مکاتب عرفانی را به نقد بکشیم یا مورد بحث قرار دهیم، باید راجع به منابع و مبانی مکاتب عرفانی بیشتر وارد بحث شویم. اینجا در مبحث مکتب و تفسیرهای باطنی شما (بابایی) از تفسیر باطنی محض وارد شدید، بعد اسماعیلیه را در رأس این‌ها معرفی و بعد شاخصه‌های آن را متذکر شدید و وارد بطن قرآن شده و بطن و تأویل را از نگاه خود تبیین کرده و بعد وارد نقد تفاسیر عرفانی شدید. من می‌خواهم عرض کنم، هرچه نگاه کردم راجع به مبانی تفسیر عرفانی نه مبانی معرفت‌شناختی و نه مبانی هستی‌شناختی، اصلاً چیزی نیافتم، فکر می‌کنم بهتر بود که شما ابتدا مبانی و منابع تفسیر عرفانی را مطرح می‌کردید و بعد وارد مباحث تفسیر عرفانی و نقد آن می‌شدید.

نکته دیگر مباحثی است که شما درباره بطن بیان کردید. شما در صفحه ۱۶ آورده‌اید: «باطن قرآن معانی و معارفی است که خداوند از آیات اراده کرده است، ولی دلالت آیات بر آن معانی بر مبانی قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشکار نیست» بعد گفتید: «تا فهم آن

هستند، خوب قاعداً باید آرا و روایات تفسیری معتنا به از آن‌ها نقل شده باشد، چه‌طور پس می‌گویی از ۴ نفر چیزی موجود و از ۶ نفر دیگر چیزی در دست نیست؟ بنابراین، ملاک و معیار را باید به دست دهیم که ما چه کسانی را به عنوان مفسران صحابه مطرح کنیم؟ گفتیم مفسر صحابی کسی است که یا دست کم یک کتاب تفسیری داشته باشد یا آرای و روایات فراوانی از او نقل شده باشد و اگر این‌گونه نباشد دیگر جزو مفسران صحابی نیست و کسانی که آرا و روایت فراوان داشتند، ۴ نفر بودن امیرالمؤمنین علی(ع) و سه نفر دیگر (ابن مسعود، ابن عباس، ابی ابن کعب) و ما به لحاظ این‌که تفکیک در کتاب ما هست حضرت(ع) را جدا کردیم و بحث ایشان را تحت عنوان «مفسران آگاه به همه معانی قرآن» آوردیم. با این تعبیر قاعداً مفسران صحابه، سه نفر بیشتر نیستند. البته از جابرین عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سلمان و ابوذر نیز نقل تفسیری هست، ولی آن‌ها اندک بوده و چون اندک بوده این‌ها را مطرح نکردیم، اما تابعین چون فراوان بوده ما ۹ شخص را گزینش کردیم.

احتشامی‌نیا:

شما در این بحث مبنا را بر نظر دو نفر از مفسران و بزرگان اهل سنت گذاشتید و این را نقل کردید، در حالی مفسران فراوانی در بین اهل سنت موجود است.

بابایی:

این‌گونه نیست، شما اگر مراجعه کنید، خواهید یافت که مبنا‌ی علمای اهل سنت بیشتر بر التفسیر و المفسرون ذهبی استوار است. این کتاب هم از سیوطی مطلب گرفته است. علوم قرآنی‌های اهل سنت؛ البرهان زرکشی، الاتقان سیوطی، مناهل العرفان زرقانی هستند و بعدش هم التفسیر و المفسرون ذهبی و برخی کتب که بعد از وی نوشته شده است، همه این‌ها مفسران صحابی را همین ۴ نفر نام برده‌اند.

احتشامی‌نیا:

من اعتقاد این است که با توجه به بحثی که اهل سنت در باب طبقات المفسرین و این‌که طبقه به طبقه این‌ها را بررسی می‌کنند، بعید است که حرف این دو نفر را ما مبنا قرار دهیم و بگوییم در کل صحابه پیامبر(ص) فقط سه نفر مفسر داریم، با توجه به اعداد صدهزار و اندی صحابه‌ای که نقل می‌کنند.

بابایی:

برای همگان میسر باشد، بلکه دلالت آیات بر آن راز و رمز ویژه‌ای دارد که تنها خدا و راسخان در علم که از راز و رمز آن آگاهند آن را می‌دانند و راه پی بردن دیگران به آن منحصر به فراگیری از راسخان در علم است.» در صفحه ۳۵ و ۴۰ تصریح کردید: «بطن قرآن مدلول الفاظ و قواعد محاوره نیست.» و در صفحه ۲۰ نوع تعریف برای بطن قرآن ذکر کردید که یک بخش را مدلول عرفی کلام نمی‌دانید و بخش دیگر را مدلول عرفی کلام می‌دانید.

معمولاً در تفاسیری که مفسران ما ارائه کردند و مباحث علوم قرآنی و جاهای دیگر، اساساً در تعریف بطن قرآن مثل حضرت علامه رضوان الله علیه به صراحت در تفسیر شریفشان مدالیل التزامی (چه بین چه غیر بین) را جزو معانی باطنی قرآن و بطن آن معرفی کردند. شبیه به این بیان را آقای معرفت هم دارد: «ظهر آیه همان است که مرتبط با شأن نزول و مورد نزول است و بیشتر جنبه اختصاصی آیه را می‌رساند، ولی بطن آن مفهومی وسیع‌تر و افقی گسترده‌تر دارد که پس از آن که آیه را از خصوصیات ویژه نزول عاری ساختید به دست می‌آید.» علامه نیز می‌گوید: «معانی باطنی نیز مدلول لفظ است و هر دو کلام اراده شده‌اند و باطن را می‌توان مدلول التزامی کلمات دانست و گاه لازم غیر بین دانست.»

اما می‌خواهم بگویم که طبق این معنای از بطن که بطن قرآن صرفاً رمز و رازی است بین امام معصوم (ع) و خدا که شما بیان کردید، پس این معنا دیگر از متن کلام فهمیده نمی‌شود. این را ما در تعریف هیچ کتابی ندیدم که بفرمایند بطن کلام و منظور از بطن؛ یعنی این که خدای متعال در ورای این الفاظی که فرمود، بیاناتی دیگر نیز فرموده است، خوب آن بیانات، دیگر بطن این لفظ نمی‌تواند باشد. مثلاً در هنگام نزول یک آیه، مطلبی را هم تفهیم به حجت خودش فرموده است، این دیگر بطن این کلام حساب نمی‌شود.

بابایی:

سیر بحث را من اشاره کردم، تعاریف مختلف است و حدود ۱۵ تعریف و نظریه است که یکی همین نظریه علامه طباطبایی یا آقای معرفت است که در ابتدا عرض کردیم. این جا ما بنا بر نقد نداشتیم و در آن مقاله «چیستی بطن قرآن» آن را نقد کردیم. عرض ما این است که از روایات استفاده می‌شود که علاوه بر آن مرتبه از باطن که مدلول عرفی کلام می‌تواند باشد، یک معنای دیگری از آیات اراده شده است که این‌ها فوق فهم ماست.

پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) می‌توانند از آیات آن معانی را

دریابند و غیر معصومین (ع) نمی‌توانند، که البته ما از این جا انتزاع می‌کنیم که آیه یک رمز و راز ویژه‌ای دارد که ما از آن اطلاعی نداریم و این است که ما نباید باطن قرآن را بر آنچه که عرف می‌تواند به مدلول بفهمد، منحصر کنیم. اگر ما بخوایم بطن قرآن را به مدالیل التزامی منحصر کنیم لازمه این حرف این است که بخش عظیمی از روایات که در باطن آیات رسیده است همه را باید کنار بگذاریم که این یک اشکال است و اشکال دیگر این است که ما روایاتی داریم که می‌فرمایند: «بطنه تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» که سند آن نیز معتبر است پس باید این روایت را هم دیگر کنار بگذاریم.

زمانی آیت‌الله معرفت نظریه خود را مطرح کرد من به ایشان عرض کردم که شما درباره بطن قرآن فی الجمله باطن آن را مطرح می‌کنید، نه بالجمله، و این، کل باطن قرآن را در بر نمی‌گیرد. بعد مواردی از روایات را آوردیم و گفتیم که شما این‌ها چه می‌کنید؟ مثلاً روایتی که ابن عباس می‌گوید: «من یک شب خدمت امیرالمؤمنین (ع) بودم و ایشان یک ساعت درباره «الف» الحمد، یک ساعت درباره «لام»، یک ساعت درباره «ح»، یک ساعت درباره «م» و یک ساعت درباره «د» آن مطلب بیان کردند و تا صبح سخن ایشان درباره الحمد طول کشید.»

این‌ها مطالبی نیست که در قالب دلالت‌های عرفی کلام بیان شود. من می‌خواهم این را عرض کنم که از این روایات ما این جور می‌فهمیم که از این آیات کریمه قرآن، خدای متعال مطالبی را اراده فرموده که پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌دانند؛ مثلاً از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمودند: «اگر پیدا می‌کردم کسانی را که توان تلقی و دریافت آن را داشتند، از کلمه الصمد تمام شرایع را بیان می‌کردم.» من با توجه به این روایت می‌خواهم عرض کنم که باطن قرآن را منحصر به مدالیل التزامی نکنیم.

یعقوبیان:

مرحوم علامه در ذیل آیه مبارکه ۱۰۳ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «این آیه یک میلیون و دویست و شصت هزار معنا دارد.» این از ضرب احتمالات همین الفاظ و ظواهر آیه به دست آمده است. آن چه که شما می‌فرمایید در قرآن معانی متعددی است، عرض می‌کنم، اگر آن معنا معنای این آیه است پس باید لفظ بر آن دلالت داشته باشد. لکن آن که شما می‌فرمایید، خطی بین مبحث تأویل قرآن و بطن آن است. در ضمن تأویل را این جا از نظر نگاه آقای

معرفت به نظرم از کتاب «التفسیر و المفسرون» ایشان نقل کردید در حالی که سیر آرای آیت‌الله معرفت در مورد تأویل در کتب متعددشان متفاوت است. ایشان در مورد تأویل مطالب مختلفی بیان کرده و شما فقط به یک نکته و کتاب از ایشان مراجعه فرمودید. اگر سیر آرای ایشان مطرح می‌شد، بهتر بود و این که شما بطن را به تأویل بازگردانید باید از هم جدا شود.

احتشامی‌نیا:

من در این مورد که جناب آقای یعقوبیان بیان کردند، مخالف ایشان هستم و با جناب آقای بابایی موافق هستم به جهت این که بنده نیز تا مقداری این را در روایات جستجو کردم که فرمودند ما یک معنای باطنی داریم که نمی‌توان آن را از مدالیل عرفی کلام چه بین و چه غیر بین باشد، درآورد؛ چون اگر این‌گونه باشد، هنری نیست. بالاخره شما با فکر دقیق و ابزاری مثل کامپیوتر می‌توانید نهایتاً این‌ها را دربیابید.

دیگر آن تعابیری که درباره مورد قرآن کریم دارند که «لا تنقضی عجائبه و لا تفنی غرائب» (به همین مضمون) بی معنی می‌شود. در روایت ما داریم که در مورد باطن قرآن این مطلب را به تصریح گفتند که آیات قرآن سه حالت دارند (نقل به مضمون عرض می‌کنم) یکی آنکه همه می‌فهمند، تعدادی از آیات هست که اگر کسی ذهنش صافی شده باشد و آن کدورت‌های شهوات را پاک کرده باشد، به آن معانی می‌رسند، اما قسم سوم است که بجز علم الهی کسی به آن نمی‌رسد. منتهی نکته‌ای که هست این که چه بسا که این فهم طولی هم نباشد؛ زیرا برخی معتقدند که این معانی باطنی باید در راستای هم باشد، حتی در بعضی روایات گفته شده که ممکن است در عرض هم باشند. ما در روایات داریم که ائمه (ع) فرمودند که می‌توانیم در معاریض کلام خود مطالب متناقض را از آیه استفاده کنیم. می‌خواهم بگویم که روایات، نظر آقای بابایی را تأیید می‌کند، منتهی در یک نکته با جناب یعقوبیان موافقم که ایشان در این ۱۵ نظریه فرمودند که نظریه مختار خودشان چیست و این مقداری از نظر ساختاری ایراد دارد.

بابایی:

سخن آقای دکتر صحیح است و در میان آن ۱۵ نظریه نظر خود را نیابردم، اما در پایان بحث نظر خود را ارائه دادم؛ یعنی این نظریه غیر از آن ۱۵ نظریه است. اما در مقاله خود بیان کردم و به

آن عنوان دادم.

یعقوبیان:

چرا شما (بابایی) به تاریخچه بحث تفسیر اجتهادی اشاره فرمودید و این که در بحث ادله مخالفان تفسیر اجتهادی برخی از مهم‌ترین ادله آن‌ها را مطرح فرمودید. مثلاً آیات مخالف با تفسیر اجتهادی را یا روایات مخالف تفسیر اجتهادی را در این بخش بیان نکردید.

بابایی:

این فرمایش شما درست است. تاریخ بیان نشده و آیات روایت هم این‌جا مطرح نشده است. اما بحث تاریخ را چون خیلی فراگیر و گسترده بوده و بحث ما هم بحث تاریخی نبود، لازم ندانستم. اما آیات و روایات را در مکتب روایی محض به عنوان ادله آن‌ها کاملاً بررسی کردم؛ مثلاً حدود ۱۳ آیه را از فوائد الطوسیة شیخ حر عاملی که آن‌جا مورد استدلال قرار گرفته است را بیان و یکی یکی بحث کردیم. این‌جا اول اشاره کردیم که ما چون آن آیات و روایات را آن‌جا بحث کردیم، دیگر این‌جا تکرار نمی‌کنیم و آن‌چه از روایت آن‌جا نبوده به عنوان ادله مخالفان مکتب اجتهادی این‌جا مطرح شده می‌کنیم.

۱